

به نام یگانه هنرمند هستی

بدنبال بابا

حسنعلی فاتحی

معلمین گرامی، مربیان محترم و دانش آموزان عزیز ؛ سلام

نمایشنامه‌ی «**به دنبال بابا**» نوشته‌ی جناب آقای حسنعلی فاتحی یکی از نمایشنامه‌هایی است که در کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی اداره کل فرهنگی و هنری معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش، انتخاب و آماده شده است تا برای اجرا در دوره‌ی دوم ابتدایی و دوره اول متوسطه در دسترس شما عزیزان قرار گیرد.

ضمن تقدیر و تشکر از نویسنده‌ی محترم، و اساتیدی که ما را در این کار یاری داده‌اند، چنانچه تمایل به اجرای این اثر داشتید، جهت هماهنگی با کارشناسی مذکور، از طریق نشانی الکترونیکی goroohonari@gmail.com و یا شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷ اقدام فرمایید.

همچنین شما عزیزان می‌توانید از طریق سایت اختصاصی کارشناسی فیلم و هنرهای

نمایشی با ما در ارتباط باشید : FilmNamayesh.pt.medu.ir

با احترام،

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت آموزش و پرورش

تیرماه ۱۳۹۴- تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

نمایشنامه

به دنبال بابا

حسنعلی فاتحی

باغی از گلهای رنگارنگ و در کنار آن جویباری که
خورشید بر آن می تابد آواز پرندگان جلوه خاصی به
فضای باغ بخشیده. کودکی بر تنه درختی نشسته و
زمزمه می کند.

کودک:

دیدم تو را دوباره دیشب به خواب بابا

شد سینه‌ام زغصه، کانون آه و غم‌ها

گفتم که تشنه‌ام من، خواهم محبت از تو

آخر دلم گرفته دیگر نمانم اینجا

آره دلم خیلی گرفته . . . دوست دارم بابامو

بینم . . . آخه خیلی وقته اونو ندیدم . . . سراغشو از

مادر گرفتم. گفت، رفته سفر . . . گفتم کی میاد؟

گفت، باید صبر کرد. دیگه طاقت نیوردم. تصمیم

گرفتم خودم پیداش کنم هر جا که باشه.

بابای مهربونم

تو بودی هم‌زبونم

پیشم بیا که حالا

به لب رسیده جونم

قربون مهربونیت

قربون هم‌زبونیت

کجا رفتی تو بابا

در اول جوونیت

بابای مهربونم (تکرار)

بابا! . . .

بین گلها و جویبار و پرندگان و خورشید همه‌ای

بوجود می‌آید.

کی بود؟ . . . چی بود؟ . . . چی شد؟

کودک: من بودم. ای جوی آب جاری

جویبار: بله؟

کودک: از بابام خبر نداری.

جویبار: بابات؟

کودک:

بله بابام، بابای مهربونم.

جویبار:

بابای مهربونت؟

کودک:

بله.

جویبار:

بابات کیه؟ چه شکلیه؟

کودک:

خیلی وقته اورو ندیدم.

جویبار:

اون وقت که بود چه شکلی بود؟

کودک:

قدش بلند.

جویبار:

خُب

کودک:

سینه ستبر.

جویبار:

خُب

کودک:

بازو قوی.

جویبار:

خُب

کودک:

تو اورو ندیدی؟

جویبار:

بازم بگو از نشونیش.

کودک:

لباس سبزی بتن داشت. تفنگی هم به دوشش.

جویبار:

همون که پوتین به پا داشت؟

کودک:

بله . . . بله . . .

جویبار:

همون که یه پارچه قرمز به سرش بسته بود؟

کودک:

بله . . . بله . . .

جویبار:

. . .

کودک:

چی شده؟ چرا ساکت شدی؟

جویبار:

خیلی وقته ندیدمش.

کودک:

از اون موقع که از پیش من رفت.

جویبار:

آمد اینجا.

کودک:

کی؟

جویبار: همون موقع که از پیش تو رفت.
 کودک: اومد اینجا؟
 جویبار: اومد نشست همینجا که تو الان نشستی.
 کودک: همینجا؟
 جویبار: بله، کمی آب خورد.
 کودک: خُب.
 جویبار: بعد آستیناشو بالا زد و وضو گرفت.
 کودک: وضو؟!
 جویبار: بله
 کودک: او که نمازش رو خونده بود.
 جویبار: بله ولی زیر لب گفت، این راهی که من میرم باید باوضو باشه.
 کودک: کدوم راه؟
 جویبار: گفت باید برم به گلای پڑمرده آب بدم.
 کودک: به گلها؟!
 جویبار: بله.
 کودک: بابام؟
 جویبار: بله بابات.
 کودک: بعد از اون دیگه ندیدیش؟
 جویبار: نه، دلم خیلی براش تنگ شده.
 کودک: من هم همینطور.
 جویبار: خیلی دوست دارم ببینمش.
 کودک: من هم همینطور.
 جویبار: اگه دیدیش سلام منو بهش برسون.
 کودک: باشه. گفتم از کدوم طرف رفت؟

جویبار: از اون طرف. (به گلها اشاره می‌کند).
 کودک: پس باید سراغشو از گلها بگیرم؟
 جویبار: آره بهتره بری سراغ گلها.
 (کودک به آن طرف می‌رود).
 کودک: ای گلهای رنگارنگ.
 گلها: بله. بله. بله.
 کودک: ای گلهای خیلی قشنگ.
 گلها: بله. بله. بله.
 کودک: یه سؤالی دارم.
 گلها: چه سؤالی؟
 کودک: کدومتون بابامو دیده؟
 گلها: بابات؟
 کودک: بله بابام، بابای مهربونم.
 گلها: بابای مهربونت؟
 کودک: بله.
 گل ۱: بابات کیه؟
 گل ۲: چه شکلیه؟
 کودک: قدش بلند ... سینه ستبر ... بازو قوی.
 گلها: بازم بگو.
 کودک: پوتین به پا ... لباس سبزی به تن ... پارچه‌ای قرمز به سر ... تفنگی به دوش.
 گل ۳: او بابای تو بود؟
 (مهمه‌ای دربر می‌گیرد).
 کودک: چی شده. چرا پیچ می‌کنید؟
 گل ۴: پس او بابات بود.
 کودک: همو که به شما آب داد.

گلها: مارو آبیاری کرد.
 کودک: مگه شما از این جوی آب نمی‌خورین؟
 گل ۱: آبی که بابت به ما داد با این آب فرق می‌کنه.
 کودک: چه فرقی؟
 گل ۲: اون آب رنگش سرخ بود.
 کودک: به سرخی شما؟
 گلها: سرخ‌تر از ما.
 گل ۴: ما پژمرده بودیم.
 گل ۵: او به ما جون داد.
 گل ۱: او به ما نیرو داد.
 کودک: حالا او کجاست؟
 گلها: رفت.
 کودک: کجا رفت؟
 گلها: به آسمون.
 گل ۲: مثل یه پرنده.
 گلها: با پرنده‌ها رفت.
 کودک: با پرنده‌ها؟
 گلها: بله.
 کودک: پس باید سراغشو از پرنده‌ها بگیرم؟
 گلها: بله.
 گل ۳: اگه دیدیش سلام مارو هم به اون برسون.
 گل ۴: بگو دلمون خیلی برات تنگ شده.
 کودک: باشه. اگه دیدمش بهش می‌گم.
 گل ۵: پس معطل چی هستی؟
 گل ۱: عجله کن.
 گلها: برو.

(کودک می‌رود سراغ پرنده‌ها).
 کودک: ای پرنده‌های زیبا.
 پرنده‌ها: بله. بله. ...
 کودک: ای پرندگان خوش صدا.
 پرنده‌ها: بله. بله. بله.
 کودک: یه سوالی دارم.
 یکی از پرنده‌ها: سوال کن.
 کودک: تو بابای منو ندیدی؟
 پرنده ۱: بابات؟
 کودک: بله بابام، بابای مهربونم
 پرنده ۱: بابای مهربونت؟
 کودک: بله.
 پرنده ۱: بابات کیه؟ چه شکلیه؟
 کودک: قدش بلند ... سینه ستبر ... بازو قوی.
 پرنده‌ها: بازم بگو.
 کودک: پوتین به پا ... لباس سبزی به تن ... پارچه‌ای
 قرمز به سر ... تفنگی به دوش.
 پرنده ۲: این نشونیا که می‌دی درسته ... اما ...
 کودک: اما چی؟
 پرنده ۲: لباسش فقط سبز نبود. قرمز هم بود.
 کودک: قرمز؟!
 پرنده‌ها: بله.
 کودک: حالا او کجاست؟
 پرنده‌ها: رفت.
 کودک: رفت؟

پرنده‌ها: بله.

کودک: کجا؟

پرنده‌ها: به آسمون.

کودک: به آسمون؟

پرنده ۳: به اون بالا بالاها.

کودک: بالا بالاها؟

پرنده ۳: بله. پروازش خیلی بهتر از من بود. من هرچی بال

بزنم به اون جایی که او رفت نمی‌رسم.

کودک: نمی‌رسی؟

پرنده ۳: نمی‌تونم برسم.

کودک: اونجا کجاس؟

پرنده ۳: باید از خورشید بپرسی.

کودک: از خورشید؟

پرنده‌ها: بله.

کودک: ای خورشید نورافشان.

خورشید: بله.

کودک: ای خورشید درخشان.

خورشید: بله.

کودک: یه سؤال دارم.

خورشید: سؤال کن.

کودک: تو بابامو ندیدی؟

خورشید: بابات؟

کودک: بله بابام، بابای مهربونم.

خورشید: بابات کیه؟ چه شکلیه؟

کودک: قدش بلند ... سینه ستبر ... بازو قوی.

خورشید: بازم بگو.

کودک: پوتین به پا ... لباس سبزی به تن ... پارچه

قرمزی به سر ... تفنگی به دوش.

خورشید: این نشونیا که می‌دی درسته، اما ...

کودک: اما چی؟

خورشید: لباسش فقط سبز نبود، قرمز هم بود.

کودک: قرمز؟

خورشید: بله. اما پارچه قرمز که به سر داشت.

کودک: پارچه قرمز چی؟

خورشید: من نتونستم اونو ببینم.

کودک: چرا؟

خورشید: چون صورتش خیلی نورانی بود.

کودک: از تو هم نورانی‌تر؟

خورشید: از من هم نورانی‌تر.

کودک: حالا او کجاس؟

خورشید: رفت.

کودک: کجا؟

خورشید: اون بالا بالاها.

کودک: از تو هم بالاتر؟

خورشید: بله.

کودک: کجا؟

خورشید: باید از ستاره‌ها بپرسی.

کودک: ستاره‌ها کجا هستند؟

خورشید: اونا شبها بیرون میان.

کودک: من نمی‌تونم تا شب صبر کنم، عجله دارم.

خورشید: تا من اینجا. اون‌ها بیرون میان.

کودک: حالا چکار کنم؟

خورشید: ناراحت نشو خودم کمکت می‌کنم.

کودک: چطوری؟

خورشید: خودمو قایم می‌کنم تا ستاره‌ها بیرون بیان.

کودک: آفرین خورشید.

خورشید: اما وقتی باباتو دیدی باید سلام من بهش برسونی.

کودک: باشه. حتماً.

خورشید: بگو دلم خیلی براش تنگ شده.

کودک: باشه. باشه.

(خورشید خود را پنهان می‌کند، ستاره‌ها بیرون می‌آیند).

کودک: ستاره‌ها، آی ستاره‌ها.

ستاره‌ها: بله. بله. بله.

کودک: یه سوالی دارم.

ستاره‌ها: سؤال کن، سؤال کن.

کودک: شماها بابای منو ندیدین؟

ستاره‌ها: بابات؟

کودک: بله بابام، بابای مهربونم.

ستاره‌ها: بابای مهربونت؟

کودک: بله.

ستاره‌ها: بابات کیه؟ چه شکلیه؟

کودک: قدش بلند ... سینه ستبر ... بازو قوی.

خورشید: بازم بگو.

کودک: پوتین به پا ... لباس سبزی به تن ... پارچه

قرمزی به سر ... تفنگی به دوش.

خورشید: این نشونیا که می‌دی درسته، اما ...

کودک: اما چی؟

ستاره ۱: او مثل آب روان بود. بوی گل می‌داد. سبکبال

پرواز می‌کرد. یه پارچه نور بود.

کودک: حالا او کجاس؟

ستاره: او رفت.

کودک: کجا؟

ستاره‌ها: بالا.

کودک: بالاتر از شما؟

ستاره‌ها: بالاتر از ما.

کودک: تو آسمونا؟

ستاره‌ها: بالاتر از اون.

کودک: بالاتر از اون کجاس؟

ستاره‌ها: پیش خدا.

کودک: پیش خدا؟

ستاره ۲: بله بابات الان پیش خداست.

کودک: بابام که مهربونه، پیش خدا می‌مونه.

ستاره ۳: بله. بابات که مهربونه، پیش خدا می‌مونه.

کودک: می‌خوام برم پیشش.

ستاره‌ها: بری پیشش؟

کودک: بله.

ستاره‌ها: خیلی خوبه.

کودک: چطوری برم؟

ستاره‌ها: خیلی راحت.

کودک: چطوری؟

ستاره ۴: از همون راهی که بابات رفت.

کودک: آخه چطوری؟

ستاره ۵: باید از اول شروع کنی.

کودک: اولش کجاست؟

ستاره‌ها: کنار جویبار

کودک: کنار جویبار؟

ستاره ۶: با آب جویبار وضو بساز، اونوقت ...

کودک: اونوقت چی؟

ستاره ۶: همون راهی رو برو که بابات رفت.

کودک: اونوقت بابامو می‌بینم؟

ستاره‌ها: بله. حتماً.

کودک: بابای خوبم، بابای مهربونم، می‌خوام پیام پیش تو.

(ستاره‌ها می‌روند، خورشید بیرون می‌آید).

«کودک آستین را بالا می‌زند و به طرف جویبار

می‌رود».

سرود جمعی خورشید، ستاره‌ها، گل‌ها، پرنده‌ها و

جویبار در ارتباط با شهید و راه شهید.

پایان